

روایت

پیروزی بزرگ

جنگ ۳۳ روزه لبنان به روایت شهید سپهبد قاسم سلیمانی

حمایت‌های شهید سلیمانی مهم‌ترین نقش را در ایجاد موازنه قدرت بین نیروهای مقاومت و رژیم صهیونیستی در ابعاد روانی و تسلیحاتی دو دهه گذشته به ویژه جنگ ۳۳ روزه داشته است. به علاوه حضور محوری و رشادت‌های ایشان، از نکات قابل توجه در این نبرد مهم و پیروزی آن است. شهید سلیمانی، در گفت‌وگو با پایگاه مقام معظم رهبری، شرحی از جریان جنگ ۳۳ روزه لبنان ارائه داد که بسیار خواندنی است. همچنین علاوه بر بخش‌هایی از این مصاحبه، نکات قابل تأمل و برش‌هایی از خاطرات شهید حاج قاسم سلیمانی در کتاب «قاف» از انتشارات انقلاب اسلامی در این ستون آورده شده‌است که می‌خوانید.

مشاهدات من افقی از پیروزی را نشان نمی‌داد!

من روز اول که حادثه اتفاق افتاد، به لبنان برگشتم؛ چون یک روز قبل هم آنجا بودم. در واقع اول به سوریه آمدم. منتها همه راه‌ها به سمت لبنان مورد حمله قرار گرفته بود؛ خصوصاً تنها راه رسمی ورودی که گذرگاه مرزی لبنان به سوریه بود، پیوسته زیر آتش هوایماها بود و هوایماها لحظه‌ای آنجا را ترک نمی‌کردند. تماسی داشتیم با دوستان‌مان از راه خط امن. عماد (شهید مغنیه) آمد دنبال من و مرا از مسیری دشوار به لبنان منتقل کرد. آن وقت هنوز گستره اصلی جنگ، تمرکز بر ساختمان‌های اداری حزب‌الله، اکثر مناطق جنوب و بعضاً نقاطی در مراکز میانی و شمالی بود. تقریباً هفته اول که سپری شد، از تهران اصرار داشتند که من به تهران بیایم تا درباره جنگ توضیح بدهم. من از یک راه فرعی برگشتم. آن وقت رهبر معظم انقلاب در مشهد بودند و من برای جلسه سران سه قوه و مسئولان اصلی که عضو شورای امنیت ملی بودند و غالباً در بخش‌های امنیتی و اطلاعاتی حضور داشت، خدمت ایشان رسیدم. در جلسه مشهد، من گزارشی از حادثه دادم. گزارش من گزارش تلخی بود. یعنی مشاهدات من افقی از پیروزی را نشان نمی‌داد. جنگ کاملاً جنگ متفاوت و تکنولوژیک و دقیقی بود. اهداف با دقت انتخاب می‌شد. ساختمان‌های دوازده طبقه با یک بمب با زمین یکسان می‌شدند. هدف‌گیری در بخش‌های روستایی که فاصله یک روستا با روستای دیگر کم بود و روستاها چسبیده به هم بودند، برای توپخانه‌ها کار سختی است. در عین حال وضع یک روستایی که شیعه نشین بود با روستای دیگری که برداران مسیحی ما بودند یا برداران اهل تسنن بودند، کاملاً متفاوت بود. یعنی یک جا یک نفر یا اطمینان نشسته بود و مشغول کشیدن قلیان بود و یک جا، چندین هزار گلوله فرود می‌آمد. من این مسائل را در آن جلسه گزارش دادم.

جنگی شبیه به جنگ خندق

وقت نماز شد و حضرت آقا رفتند برای وضو گرفتن. آقا رو به من کردند و فرمودند «شما از گزارشت چیزی می‌خواستی به من بگویی؟» عرض کردم نه، فقط می‌خواستم توضیح واقع را بدهم. آقا فرمودند: «این را فهمیدم. چیز دیگری نمی‌خواستی بگویی؟» عرض کردم نه. نماز خواندیم و برگشتم به جلسه. گزارش من تمام شده بود. آقا شروع به صحبت کردند. چند مطلب را فرمودند، از جمله اینکه فرمودند: «این جنگ، جنگ بسیار سخت و شدیدی است اما من تصور می‌کنم این جنگ شبیه جنگ خندق است.» آقا آیات جنگ احزاب یا همان جنگ خندق را قرائت کردند و حالت مسلمان‌ها، حالت اصحاب و یاران پیغمبر، حالتی را که برصف آن‌ها حاکم بود، بیان کردند. بعد فرمودند «اما من تصور این است که پیروزی این جنگ، همانند پیروزی جنگ خندق خواهد بود.» من در دلم تکان خوردم، چون اصلاً چنین طنی از نظر نظامی نداشتم. من دلم گفتم کاش آقا این را نمی‌فرمودند. (اما) در ادامه، آقا دو نکته دیگر فرمودند که خیلی مهم بود. یکی اینکه فرمودند «من تصور این است که اسرائیل این طرح را از قبل آماده کرده بود و می‌خواست همین طرح را در یک غافلگیری کامل به اجرا بگذارد و حزب‌الله را در غافلگیری نابود کند. عمل حزب‌الله در گرفتن این دو اسیر، آن غافلگیری را به هم زد.» من این اطلاعات را نداشتم، سید هم این اطلاعات را نداشت، عماد هم نداشت. هیچ‌کدام این اطلاعات را نداشتم. من همیشه این اعتقاد را داشتم و به دوستان‌مان هم گفته‌ام که در این بیست سالی که در محضر آقا بودم، نتیجه تقوا و ثمره آن را که حکمت می‌شود و بر زبان و دل و عقل جاری می‌شود، من در آقا به‌طور کامل دیده‌ام. وقتی آقا این نکته را فرمودند برای من خیلی نویدبخش بود؛ چون این حرف، خیلی به سید کمک می‌کرد و خیالش را راحت می‌کرد. مخصوصاً اینکه در اواخر جنگ، تعداد شهدا و حجم انهدام و تخریب هم بالا رفت. اما بیان این موضوع که حزب‌الله با گرفتن دو اسیر، نه تنها خودش را بلکه ملت لبنان را از یک نابودی کامل نجات داد، خیلی نویدبخش و مهم بود. نکته دومی هم فرمودند که جنبه معنوی داشت؛ فرمودند «به آن‌ها بگویید دعای جوشن صغیر را بخوانند.» در شیعه عموماً دعای جوشن کبیر معروف است و دعای جوشن صغیر حداقل در بین عموم مردم -غیر از خواص- معروف نیست. آقا فرمودند: «دعای جوشن صغیر حالت یک انسان مضطر است؛ انسانی که در یک اضطرار شدید است و می‌خواهد با خدا حرف بزند.»

رونمایی از توانمندی‌های محرمانه لبنان

روز سی و دوم جنگ بود. در منطقه «دره الجزیره» و «القطره» تانک‌های مرکاوای دشمن صف کشیده بودند تا به سمت لبنان حمله کنند. تانک‌های قدرتمندی که فقط اسرائیل از آن‌ها استفاده می‌کرد و حاضر نبود به هیچ کشوری صادر کند. در آن لحظات بود که با غافلگیری عجیبی مواجه شدند. موشک‌های «کورنت» یکی پس از دیگری به سمت تانک‌ها شلیک شد و آن‌ها را منهدم کرد. اسرائیل از وجود چنین موشک‌هایی در تجهیزات نظامی حزب‌الله بی‌اطلاع بود. اولین موشک‌های «کورنت» که یکی از توانمندی‌های محرمانه لبنان بود، در این جنگ رونمایی شد. آن روز سی‌وهفت تانک و یک بالگرد توسط این موشک‌ها منهدم شدند و شکست سنگینی به رژیم صهیونیستی وارد شد.



روزی که ورق برگشت!

⇐ روایت‌هایی از جنگ ۳۳ روزه لبنان به مناسبت روز «مقاومت اسلامی»



[شهروند] شورای عالی انقلاب فرهنگی

کشور به مناسبت پیروزی حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه، امروز را روز «مقاومت اسلامی» نامگذاری کرده. نبردی که در آن حزب‌الله لبنان با اقتداری بی‌بدیل توانست افسانه شکست‌ناپذیری رژیم صهیونیستی را از بین ببرد. رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۶ (جنگ ۳۳ روزه) با توافقی مواجه شد که تمام تار و پود توهم‌آمیز مقامات اسرائیلی را از سال ۱۹۴۸ به هم ریخت. اهمیت این نبرد در آمادگی کامل حزب‌الله و غافلگیری رژیم صهیونیستی بود. به مناسبت این روز، روایت‌هایی درباره جنگ ۳۳ روزه انتخاب کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید. این روایت‌ها مستند هستند به مطالب کتاب «در تعقیب موریس» نوشته محمدعلی صدقی از انتشارات یازهرا(س).

برای غافلگیری‌های بزرگ آماده شوید...

روایت یکی از نیروهای امنیتی مطلع در ایران

نویسنده کتاب «در تعقیب موریس»، به نقل از یکی از نیروهای امنیتی مطلع در ایران آورده است: «در ساعت ۵:۰۰ صبح ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ (۲۲ خرداد ۱۳۸۵) زمانی که دو نظامی اسرائیلی سوار بر خودرو درحال عبوراز «خله ورده» در منطقه «عینا الشعب» بودند، عناصر حزب‌الله با گذاشتن فنس‌های مرزی، بلافاصله هر دو خودروی زرهی را مورد هدف قرار دادند. خودروی عقبی، به شدت گلوله‌باران شد و سرنشینانش کشته و زخمی شدند اما خودروی جلویی به دقت مورد هدف قرار نگرفت. نیروهای مقاومت مأموریت داشتند به‌گونه‌ای به این خودرو حمله کنند که سرنشینانش کشته نشوند. هدف، به اسارت گرفتن سربازان داخل خودرو بود. سه موشک آربی‌جی شلیک شدو در پی آن دو نظامی حزب‌الله آموزش داده شده بود که جطور در سنگرهایی به اندازه یک قبر تا ۸ ساعت بپوشانند و روی‌شان را هم بپوشانند. آن‌ها ساعت‌ها داخل این حفره‌ها کمین می‌کردند و وقتی اسرائیلی‌ها داخل آن‌ها می‌آمدند می‌زدند، ناگهان بیرون آمده و ضربه می‌زدند. طرف اسرائیلی با تعجب می‌گفت: «من اینجا را با تانک و نفربر پاکسازی کردم و رفتم! این‌ها چطور از پشتم درآمنند؟» معمار تمام این ایده‌ها حاج عماد بود. او مجموعه‌ای منسجم را، هم آموزش می‌داد، هم فرماندهی و تجهیز می‌کرد. در تمام خطوط درگیری حزب‌الله، شخصاً حاضر می‌شد و دائم در خط بود. به همین دلیل، نیروها عاشقش بودند و فرماندهی‌اش را با جان و دل می‌پذیرفتند.

اگر جنگی بشود، شما پیروزید!

روایت انیس نقاش، تحلیلگر مسائل سیاسی «انیس نقاش» درباره دیدار با شهید عماد مغنیه پیش از جنگ ۳۳ روزه می‌گوید: «قبل از جنگ ۳۳ روزه، عماد را در اتاق عملیات ملاقات کردم. در آنجا چیزهای باورنکردنی بسیاری دیدم. تجهیزات و برنامه‌هایی که حاج عماد برای مقابله با رژیم صهیونیستی آماده کرده بود، قابل پیش‌بینی نبودند. او برای من درباره وضعیت و میزان آمادگی برای مقابله با حملات اسرائیل توضیحات مفصلی ارائه داد. عماد تشریح کرد که تانک «مرکاو» چقدر ضخامت دارد، به آربی‌جی هفت جواب نمی‌دهد و باید موشک «کورنت» به آن زد. بعد سراغ بحث تشکیلاتی رفت. گفت که چه ایده‌هایی در سر دارد و چه چیزهایی آماده کرده است. موبه‌مو برایم توضیح داد. همان‌جا بود که میان صحبت‌هایش ناگهان «الله‌اکبر» گفتم. فهمیدم اگر جنگی رخ دهد، یک نبرد معمولی نیست. از عماد تقدیر کردم و گفتم: «مطمئناً اگر جنگی بشود، شما پیروز می‌شوید.» این بهترین ملاقات و دیدارم با او قبل از جنگ بود.»

قوی‌ترین نیروی خاورمیانه؛ مغلوب چریک‌های لبنان

روایت «رونن برگمن»، نویسنده و تحلیلگر مشهور اسرائیلی

پس از اینکه چریک‌های حزب‌الله دو سرباز درحال گشت‌زنی در مرز شمالی اسرائیل را دستگیر کردند، این موضوع به نظر اسرائیلی‌ها زیاده‌روی بود. «یاهود اولمرت» (دوازدهمین نخست وزیر اسرائیل و جانشین شارون که سکنه کرده بود) به همکاران خود گفت: «یک بار برای همیشه باید ضربه‌ای جدی به حزب‌الله وارد شود.» «آریل شارون» (یازدهمین نخست‌وزیر اسرائیل)، همواره

در اعمال زور مصمم بود. اما نسبت به قابلیت نیروهای دفاعی اسرائیل در جنگ علیه چریک‌های حزب‌الله مردد بود. اولمرت فریب اظهارات «دن هالوتز» (رئیس ستاد کل) را خورد. هالوتز اطمینان داشت بدون به خطر انداختن نیروی زمینی و تنها با تکیه بر قوای نیروهای هوایی اسرائیل می‌تواند با نیروی هوایی، حزب‌الله را شکست دهد. او معتقد بود، بمباران جنگنده‌های نیروهای هوایی می‌تواند قابلیت این سازمان را برای حمله به اسرائیل از بین ببرد. این خطایی مهلک بود که هزینه‌های زیادی برای اسرائیل ایجاد کرد و منجر به پایان خدمت دوران نظامی هالوتز نیز شد. سرانجام نیروهای دفاعی اسرائیل در ۲۹ ژوئیه، حمله زمینی بی‌نتیجه‌ای را آغاز کرد که منجر به خسارات سنگینی شد. دو هفته بعد اسرائیل با شرمساری مجبور به عقب‌نشینی شد. کل این کمپین که در اسرائیل به «جنگ دوم لبنان» معروف است، شکست تقریرآمیزی بود که تقریباً به هیچ یک از اهداف مد نظرش نرسید. قوی‌ترین نیروی خاورمیانه در عرض ۶ سال، دو بار مغلوب چریک‌های لبنان شده بود.

سنگرهایی به اندازه یک قبر

روایت حسین شیخ الاسلام، کارشناس مسائل غرب آسیا و سفیر سابق ایران در سوریه

جنگ ۳۳ روزه تماشش کار حاج عماد (عماد مغنیه) بود. در این جنگ او با برنامه‌ریزی خیلی قوی می‌دانست چه می‌خواهد بکند. او به‌خوبی می‌دانست اسرائیل چه کار خواهد کرد. او از قبل تصمیم گرفته بود چگونه دفاع کند. همه چیز برای این جنگ طراحی شده بود. به بچه‌های حزب‌الله آموزش داده شده بود که جطور در سنگرهایی به اندازه یک قبر تا ۴۸ ساعت بپوشانند و روی‌شان را هم بپوشانند. آن‌ها ساعت‌ها داخل این حفره‌ها کمین می‌کردند و وقتی اسرائیلی‌ها از روی آن‌ها رد می‌شدند، ناگهان بیرون آمده و ضربه می‌زدند. طرف اسرائیلی با تعجب می‌گفت: «من اینجا را با تانک و نفربر پاکسازی کردم و رفتم! این‌ها چطور از پشتم درآمنند؟» معمار تمام این ایده‌ها حاج عماد بود. او مجموعه‌ای منسجم را هم آموزش می‌داد، هم فرماندهی و تجهیز می‌کرد. در تمام خطوط درگیری حزب‌الله، شخصاً حاضر می‌شد و دائم در خط بود. به همین دلیل، نیروها عاشقش بودند و فرماندهی‌اش را با جان و دل می‌پذیرفتند.

انهدام هفت تانک در یک روز

روایت یکی از نیروهای حزب‌الله

در آن کوران حوادث که خیلی دشوار بود، حالتی که در عالم خواب نبودم، دیدم یک بانویی آمد. یک یا دو بانوی دیگر هم در کنارشان بودند. من در همان حال احساس کردم حضرت زهرا(س) است. رفتم به سمت پاهای مبارک‌شان. به ایشان گفتم که ببینید وضع ما را! حضرت فرمودند که درست نمی‌شود. اصرار داشتم از ایشان چیزی بگیرم. در نهایت یک دستمال از داخل روپوشی که داشتند بیرون آوردند، تکان دادند و فرمودند: «تمام شد!» بعد از آن خواب، یک هلی‌کوپتر اسرائیلی با موشک زده شد و همان نقطه شکست رژیم صهیونیستی در جنگ بود. از اینجا به بعد بود که معادله تازه‌ای شکل گرفت و از نخستین موشک‌های «کورنت» رونمایی شد. موشک‌هایی که برای اولین بار قادر به انهدام هفت تانک «مرکاوای» اسرائیلی در کمتر از یک‌روز شدند.

شیخ دست نیافتنی!

روایت یکی از نیروهای نظامی حزب‌الله

نویسنده کتاب «در تعقیب موریس»، به نقل از یکی از نیروهای نظامی حزب‌الله آورده است: «در جنگ ۳۳ روزه ما به گروه‌های ۸ تا ۱۰ نفره تقسیم شده بودیم. تنها آرزوی‌مان این بود که حاج رضوان (مشهورترین لقب عماد مغنیه) حتی یک شب مهمان ما شود. تمام رزمندگان او را به عنوان فرماندهی عملیات می‌شناختند؛ اما هیچ‌کس نمی‌دانست که حاج رضوان همان شبعی بود که دشمن سال‌ها به دنبال اوست. اواخر جنگ دیگر پیروزی حزب‌الله محرز شده بود. یک نفر از دور ما ماشینی در کنار یکی از سنگرها ایستاد. او حاج رضوان بود که در این لحظه، دستش در دست یکی از بچه‌ها گرہ خورده بود. او فریاد زد: «حاج عماد! آمده‌ایم که به ستاد فرماندهی کل برویم.» سید حسن درانتظار شماس‍ت.»

تمام نگاه‌ها به هم گره خورد. همه با سکوت از یکدیگر می‌پرسیدیم: «این همان عماد مغنیه، شیخ دست‌نیافتنی است؟» هیچ‌کس هم جرأت نداشت این را از خود حاج رضوان بپرسد. او با لیخندی ملیح به ما گفت: «بچه‌ها امروز ما پیروز شدیم.» شما از همان اول هم نیازی به حضور من نداشتید. عقاب‌های تیزبین صحرا به بادیه‌گردی چون من نیاز ندارند. درود بر شما رزمندگان اسلام! سرفراز باشید که سرفرازی اسلام در دستان شماست.» پس از این ماجرا از جمع ما جدا شد و رفت.»

ارتش اسرائیل درحال فروپاشی

روایت حمدآل خلیفه، وزیر خارجه وقت قطر

در آن روزها آمریکایی‌ها ابدأ اجازه نمی‌دادند، بحث توقف جنگ مطرح بشود. من ناامید شدم و رفتم خانه تا استراحت کنم. ناگهان دیدم که سفیر اسرائیل در سازمان ملل سراسیمه آمد دنبال من. او با عجله و نگرانی به من گفت که: «کجایی؟ باید برویم سازمان ملل.» آمدم دیدم این «جان بولتن» خبیث در سازمان ملل، خیلی نگران قدم می‌زند. سفیر اسرائیل و بولتن گفتند: «همین حالا باید این جنگ متوقف شود. اگر ادامه پیدا کند، ارتش اسرائیل از هم می‌پاشد.» اسرائیلی‌ها تمام شروط قبلی خود را نادیده گرفتند و از آن‌ها عبور کردند. مجبور شدند شرط حزب‌الله را بپذیرند. این‌طور بود که پیروزی بزرگ حزب‌الله رقم خورد.

راهی برای ملاقات با سید

روایت سید ابراهیم مرتضی، عالم دینی و عضو حزب‌الله لبنان

بعد از جنگ ۳۳ روزه، در جریان جشن پیروزی حزب‌الله در لبنان، یک روزنامه‌نگار خارجی می‌خواست به هر صورتی که هست، وارد شود تا رهبر حزب‌الله را ببیند. او دنبال مسئولان حزب‌الله می‌گشت تا از آن‌ها برای ملاقات با سید کسب اجازه کند. اما هیچ‌کس را پیدا نمی‌کرد. حاج عماد به او نزدیک شد و بدون معرفی خود گفت: «چه می‌خواهی؟» او گفت: «می‌خواهم به نصرالله برسیم.» حاج عماد به او گفت: «برو، به هر جا رسیدی بگو «حاج» مرا فرستاده است.» روزنامه‌نگار جوان و غریب همین کار را کرد. هر کجا می‌رسید می‌گفت: «حاج مرا فرستاده و راه برایش گشوده می‌شد.» سرآخر از یکی پرسید: «این حاج که بود که کمک کرد؟» جواب دادند: «او حاج رضوان (عماد مغنیه) بود.»